

♦

دکتر محمد احمد خلف الله

مفاهیم قرآنی

ترجمہ سید محمد حسین میر فخرانی

♦



فصل اول

شاهی و پیغمبری^۱

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که با معنایی واضح و دلالتی روشن، بر این امر تصریح می‌کند که خداوند متعال در گذشته، گاه همان حقوق الهی‌ای را که به پیامبران می‌داده به پادشاهان نیز عطا می‌فرموده است. براین اساس، خداوند متعال همان‌گونه که از میان مردم، پیامبرانی برمی‌گزیده، پادشاهانی نیز انتخاب می‌کرده، یا همان‌گونه که انبیایی برمی‌انگیخته، پادشاهانی نیز مبعوث می‌کرده است. خداوند این پادشاهان را با نشانه‌هایی نیز تأیید می‌کرده که مردم با دیدن آن نشانه‌ها متقاعد می‌شده‌اند که اینان برگزیدگان مورد عنایت خداوند هستند، دقیقاً، همان‌گونه که پیامبران را با معجزاتی تأیید می‌فرموده است.

تعدادی از آیات قرآن که این حقایق را ثابت می‌کند به‌قرار زیر است.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ

۱. عنوان اصلی فصل عبارت بود از «النبوة و الملک» که برگردان آن را از این بیت فردوسی وام گرفته‌ام: «چنان دان که شاهی و پیغمبری / دو گوهر بود در یک انگشتری» [مترجم].

مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱.

بنابراین، خداوند طالوت را نخست برگزیده و سپس پادشاهی بخشیده است. بعد از آن، او را به سوی قومش رهسپار ساخته، درحالی که پادشاه بوده است، نه نبی یا رسول. در این مسیر نیز، او را با نشانه‌ای تأیید فرموده که گویای این است که او از برگزیدگان مورد عنایت خداوند است. با این همه، قومش سخن خود را همچنان تکرار کردند که «او شایستگی پادشاهی بر ما را ندارد». پوشیده نیست که همه این مراحل مخصوص موقعی است که خداوند پیامبران را به سوی مردم برمی‌انگیزد. واقعیتی که می‌خواهیم با بررسی مضامین این آیات به آن اشاره و بر آن تأکید کنیم این است که در این جا، هم پیامبر داریم و هم پادشاه، و این یعنی حضور هم‌زمان پیامبر و پادشاه در زمان و مکانی واحد: پیامبری که عهده‌دار امور دینی است، و پادشاهی که متولی امور جاری عصر است، و این البته در حالی است که هر دو قدرت خویش را از خداوند گرفته‌اند.

قرآن کریم، البته دامنه پیوند میان پیامبری و پادشاهی را محدود به این اندازه نکرده و آن را فراتر از این نیز برده و بر آن تأکید کرده است. نیز در قرآن کریم آیاتی است که بر واقعیت دیگری صحنه می‌گذارد: خداوند متعال گاه این دو قدرت، یعنی قدرت دینی و قدرت دنیوی را هم‌زمان به یک نفر بخشیده و، به این ترتیب، چنین شخصی را پیامبر - پادشاه یا پادشاه - پیامبر ساخته است.

۱. و پیامبران به آنان گفت: «درحقیقت، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آن‌که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟» پیامبران گفت: «درحقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.» * و پیامبران بدیشان گفت: «درحقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند - درحالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند - به سوی شما خواهد آمد. مسلماً، اگر مؤمن باشید، برای شما در این [رویداد] نشانه‌ای است» (بقره: ۲۴۷ و ۲۴۸).
در اکثر قریب به اتفاق موارد، آیات قرآن کریم با ترجمه شادروان محمد مهدی فولادوند آمده است [مترجم].

تاریخ داستانی مندرج در قرآن کریم نیز گویای این است که داوود و پسرش سلیمان (ع) صاحب هر دو مقام پیامبری و پادشاهی بوده‌اند و در آن واحد، و در میان قومشان، هم پیامبر بوده‌اند و هم پادشاه.

در این جا بیشتر درباره حضرت سلیمان (ع) درنگ خواهیم کرد، از این رو که مطابق آنچه قرآن کریم روایت کرده، نمودهای پادشاهی در او بیش از نمودهای پیامبری بوده است. در قرآن آمده است که او از خداوند پادشاهی‌ای خواست که پس از او دیگر هیچ کس سزاوار آن نباشد. خداوند نیز پادشاهی‌ای به او ارزانی داشت که نه پیش از او به کسی ارزانی داشته بود و نه پس از آن چنین کرد.

در قرآن کریم آمده است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحَسِبَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۱.

نیز آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِيبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ * أَنْ اْعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السُّدُورِ وَاَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُدُودَهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظِيرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اْعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ»^۲.

۱. و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.» * و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته‌دسته گردیدند (نمل: ۱۶ و ۱۷).

۲. و به راستی داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم. [و گفتیم:] ای کوه‌ها، با او [در تسبیح خدا] هم‌صدا شوید، و ای پرندگان [همانگی کنید]. و آهن را برای او نرم گردانیدیم * [که] زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه‌گیری کن. و کار شایسته کنید، زیرا من به آنچه انجام می‌دهید بینایم * و باد را برای سلیمان [رام کردیم:] که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود، و معدن مس را برای او ذوب [و روان] گردانیدیم، و برخی از جن به فرمان پروردگارش پیش او کار می‌کردند، و هر کس از آن‌ها از دستور ما سر برمی‌تافت، از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم. * [آن متخصصان] برای او هر چه می‌خواست، از نمازخانه‌ها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های چسبیده به زمین، می‌ساختند. ای خاندان داوود، شکرگزار باشید. و از بندگان من اندکی سپاس گزارند (سبأ: ۱۰ تا ۱۳).

همچنین آمده است: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»^۱ و مطابق روایت قرآن، سلیمان پادشاه همان کسی است که ملکه سبا در سخنانی که با بزرگان قوم خود داشت، او را چنین نکوهید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۲ و واقعیتهای که مربوط به سلیمان (ع) است و در این جا بر آن تأکید می‌کنیم این است که چه بسا یک نفر مقام تولیت امور دینی و امور دنیوی عصر را به طور هم‌زمان در اختیار داشته باشد و، به این ترتیب، پیامبر - پادشاه یا پادشاه - پیامبر باشد. در این صورت، دین و دولت در نظامی واحد و در جامعه‌ای واحد گرد می‌آیند. این اندازه از درهم‌تنیدگی روابط میان پیامبری و پادشاهی ما را ناچار می‌سازد که بر چنین صحنه‌ای احاطه یابیم و یکایک ابعادش را بررسییم. این همان صحنه‌ای است که پیامبر عرب، حضرت محمد بن عبدالله (ص) نیز در آن قرار گرفت. آیا او نیز نبی و رسول بود و لاغیر، و اسلام هم صرفاً دین بود؟ یا این که آن حضرت نیز پیامبر - پادشاه بود، و این گزاره درستی است که اسلام دین است و دولت؟

هنگامی می‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم که بستر لازم برای این پاسخ‌گویی را فراهم آورده باشیم و این خود در گرو شناسایی ابعاد صحنه یادشده است. این زیربنا چیزی نیست جز مطالعه فراگیر این دو ماده لغوی و مشتقات آن‌ها در قرآن کریم، که واژگان و مفهوم «نبوت» و «ملک» و نیز «نبی» و «ملک» از آن برآمده‌اند. پیش از ورود به این مطالعه، به دو واقعیت آشنا اشاره می‌کنیم، هر چند این اشاره به آن معنا نیست که در مقام پاسخ‌گویی به پرسش‌هایمان به همین اندازه بسنده می‌کنیم. به هر حال، چنین اشاراتی ما را از بررسی مفاهیم قرآنی بی‌نیاز نمی‌سازد.

واقعیت نخست: این که به سراغ شناخت مقام پیامبری و پادشاهی و منبع این دو

۱. و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند. و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند (قره: ۱۰۲).

۲. «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباہ و عزیزانش را خوار می‌گردانند، و این گونه می‌کنند» (نمل: ۳۴).

برویم در این جا ما را به پاسخ درخوری نمی‌رساند، چراکه از پیش، خداوند متعال را منشأ نبوت پیامبر و فرمانروایی پادشاه می‌دانیم.

واقعیت دوم: تقریباً در تمام کتب سیره و تاریخ اسلام نقل شده است که اهل مکه به حضرت محمد (ص) پیشنهاد کردند که دست از دعوت خویش بردارد و در ازای آن، فرمانروای آنان باشد. آن حضرت نیز بر موضع خود پافشاری کرد و این شرط را نپذیرفت.

در آیه پنجاهم از سوره انعام پادشاهی پیامبر منتفی شده است، به این صورت که قرآن کریم از پیامبر (ص) می‌خواهد که در پاسخ اهل مکه چنین بگوید: «لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنبِئُكُمْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ»^۱.

بنابراین، محمد (ص) پیامبری از جانب خدا بود و نه یکی از پادشاهان.

با این همه، ناگزیر، به سراغ بررسی مفاهیمی از قرآن کریم می‌رویم که با آن‌ها حقایق دینی روشن می‌شود، و با این بررسی، دیگر جایی برای شک و شبهه نمی‌ماند. ماده لغوی‌ای که کلمات «نبأ»، «نبی» و «نبوت» از آن آمده عبارت است از «ن ب أ». از این ریشه و در صیغه فعل، آمده است «نَبَأًا»، «أَنْبَأًا» و «اسْتَنْبَأًا». اولی یعنی از چیزی خبر داد و ماجرایش را گفت؛ دومی، مانند «أَنْبَأَ بِالشَّيْءِ»، یعنی از آن خبر داد؛ سومی نیز مانند «اسْتَنْبَأَ عَنِ الشَّيْءِ» یعنی از دیگری خواست که او را از آن باخبر سازد.

در سوره تحریم آمده است: «وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ»^۲.

۱. «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است، و غیب نیز نمی‌دانم، و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» (انعام: ۵۰).

۲. مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع، ابن خالویه، المطبعة الرحمانية، ۱۹۳۴، ص ۳۷.

۳. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت، و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود.

در سوره بقره آمده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳﴾»^۱

در سوره یونس آمده است: «وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبِ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۱﴾»^۲ «نبأ» نیز به معنای خبری مهم یا ماجرابی تفکربرانگیز است.

در سوره انعام آمده است: «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳﴾»^۳

در سوره کهف آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ ﴿۲﴾»^۴

در سوره‌های دیگر نیز چنین آمده است: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾»^۵

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ»،^۶ «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿۲﴾»^۷

راغب اصفهانی در کتاب خود مفردات الفاظ قرآن کریم درباره «نبأ» چنین

می‌گوید:

خبر مهم و بافایده‌ای که از آن، یقین و یا گمان غالب حاصل می‌گردد، و در اصل به

پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد، وی گفت: «چه کسی این را به تو خبر داده؟» گفت: «مرا آن دانای آگاه خبر داده است» (تحریم: ۳).

۱. و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید.» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسمانشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟» (بقره: ۳۱ تا ۳۳).

۲. و از تو خبر می‌گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری، سوگند به پروردگرم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید.» (یونس: ۵۳).

۳. برای هر خبری هنگام [وقوع] است، و به‌زودی خواهید دانست (انعام: ۶۷).

۴. ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند (کهف: ۱۳).

۵. درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ ﴿ از آن خبر بزرگ (نبأ: ۱ و ۲).

۶. این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم (هود: ۴۹).

۷. بگو: «این خبری بزرگ است، [که] شما از آن روی برمی‌تابید.» (ص: ۶۷ و ۶۸).

هر خبری «نبأ» گفته نمی‌شود، مگر این‌که متضمن یکی از این سه شرط [یادشده] باشد. سزاوار است خبری که به آن «نبأ» اطلاق می‌شود خالی از کذب باشد.^۱

لزوم خالی بودن خبر از کذب در دیدگاه راغب اصفهانی باعث شده است که وی در مواجهه با آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۲ چنین بگوید:

اگر خبر مهم و باارزش باشد، سزاوار است در آن تفکر و دقت کامل گردد. هرچند که قرینه یقین به صحت و یا ظن غالب به حقیقت داشتن آن موجود باشد، ولی باز هم باید در آن دقت نظر را مبذول داشت تا برتری آن [دقت نظر] به درستی آشکار گردد.^۳

«نبی» نیز یکی از بندگان خداست که خداوند او را برگزیده تا دین را و شریعتی را که هدایتگر مردم است، به او وحی کند. اصل این واژه نیز «نبیء» است، یعنی همزه دارد و از «أنبأ» می‌آید، به این معنا که از خداوند متعال خبر می‌دهد، یا به این معنا که از آنچه به او وحی می‌شود خبر می‌دهد. اما بر اثر استعمال و از یاب تخفیف، همزه به یاء تبدیل شده است، همان‌گونه که به جای «برینة» گفته می‌شود «بریة». در قرآن کریم هر جا که لفظ «نبی» به صورت معرفه با «ال» آمده باشد (النبی) مراد پیامبر عرب، حضرت محمد بن عبدالله (ص) است؛ اما هرگاه به صورت نکره یا به صورت معرفه به اضافه آمده باشد، مراد از آن کسی جز اوست.

راغب اصفهانی در کتاب خود چنین نظر داده که نبی «نبی» نامیده شده، چرا که از چیزهایی خبر می‌دهد که عقل زیرکان با شنیدنش آرام می‌گیرد. راغب همچنین از برخی علما نقل کرده که «نبی» مأخوذ از «نبوة» به معنای

۱. مفردات الفاظ قرآن کریم (ترجمه کتاب المفردات فی غریب القرآن، اثر راغب اصفهانی)، ترجمه حسین خداپرست، چاپ و نشر نوید اسلام، ص ۷۵۶ و ۷۵۷. در تمام موارد بعدی ارجاع به کتاب راغب، از همین ترجمه استفاده شده است [مترجم].

۲. اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک و ارسی کنید (حجرات: ۶).

۳. مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۷۵۷.

رفعت مقام می‌باشد و پیامبر را از جهت علو شأن و مقامش بر سایر مردم "نبی" گفته‌اند.^۱

براین اساس، «تَبَيَّنَ فُلَانٌ» یعنی ادعای نبوت کرد.

«نبوة» نیز منصب پیامبر است و همان ویژگی‌ها و خصلت‌هایی است که با آن‌ها به پیامبری می‌رسد. اصل «نبوة» نیز «نبوءة» است که مخفف شده است، مانند «مُرُوَّة» که دراصل «مُرُوَّةة» بوده است.

راغب همچنین نبوت را رابط بودن میان خداوند و انسان‌های عاقل برای برطرف کردن مشکلات دنیا و آخرت آنان می‌داند. نبی‌ای که رسول نیز باشد پیام خداوند را اولاً و بالذات در امور دینی به مردم می‌رساند و، سپس در امور تشریحی، رابطه میان مردم و خداوند را تنظیم می‌کند و چه‌بسا رابطه انسان‌ها با یکدیگر را نیز سامان بخشد.

در بحث «شورا و ولایت امر» مجدداً به این مسئله می‌پردازیم. در این جا به همین مقدار بحث درباره مفاهیم «نبا»، «نبوت» و «نبی» بسنده می‌کنیم و به سراغ بحث درباره مفاهیمی دیگر می‌رویم: «مُلک»، «مملکت»، «ملکوت» و... این مفاهیم به ما کمک می‌کنند تفاوت‌های تمایزبخش میان مسئولیت‌های پیامبران و اختیارات پادشاهان را بشناسیم. این تفاوت‌های تمایزبخش را می‌توان مانند ابزارهایی برای ارزشیابی به کار برد و با آن‌ها مدیریت امور جامعه اسلامی توسط حضرت محمدبن عبدالله (ص) را بررسیید، جامعه‌ای که ایشان خود در مدینه و سپس در باقی نقاط شبه‌جزیره عربستان تأسیس فرمود. آیا آن حضرت این جامعه را در مقام پیامبر - پادشاه اداره می‌فرمود یا در مقام نبی - رسول؟

اگر اولی باشد، پس صحت این گفته که «اسلام دین و دولت است» ثابت می‌شود؛ اما اگر دومی باشد، باید این گفته را ترجیح دهیم که «اسلام دین است [ولا غیر]». در این حالت، مدیریت امور جامعه مدیریتی دینی به نام نبوت و رسالت

روشی که در این کتاب پیش گرفته‌ام نخست برگزیدن دو دسته از مفاهیم است. دسته‌ای از این مفاهیم به سیاست نزدیک‌اند، و دسته‌ای به اجتماع. انگیزه من از این گزینش این بود که می‌دیدم بعضی از مردم می‌خواهند با توجه به قرآن کریم، آیات آن را پشتیبان کنشگری خود در میدان سیاست و اجتماع سازند و [...] در واقع هدف آنان بیشتر این بود که برای کاری که دلشان می‌خواست بکنند پشتیبانی قرآنی دست و پا کنند. پندارشان این بود که با این ترفند، کارهایشان قدرت نفوذ به دل‌های مردم را می‌یابد. بر همین اساس، برخی از مفاهیمی را برگزیدم که به این جماعت نشان دهد که تا چه اندازه از حقیقت قرآنی دورند.

این چنین بود که هم مفاهیم قرآنی‌ای را برگزیدم که با شرح و تبیین آن‌ها به سیاست‌مداران دینی پاسخ دهم، و هم مفاهیمی که بر پایه آن‌ها بتوانم مفاهیم بایسته برای زندگی اجتماعی [بر اساس قرآن کریم] را وضع کنم.

- برگرفته از مقدمه مؤلف

ISBN 978-622-06-0418-1



9 786220 604181



نشر نبوی